

مدیر کل

جلال‌الدین الحسینی مؤید الاسلام
صاحب امتیاز روزنامه هفتگی
ویومی (جلالتین)
(عنوان مراسلات)
طهران خیابان لاله زار
نایب مدیر میرزا سید حسن کاشانی
دبیر اداره آنتیخ یحیی کاشانی
غیر از روزهای جمعه همه روزه
طبع و توزیع میشود

یومی

هفتاد و دو روزنامه

۱۳۱۱

طهران

قیمت اشتراک سالیانه

طهران ۴۰ قران
سایر بلاد داخله ۴۵ قران
روسیه و قفقاز ۱۰ منات
سایر ممالک خارجه ۳۰ فرانک
(قیمت یک نسخه)
در طهران یکصد دینار
سایر بلاد ایران سه شاهی است
قیمت اعلان سطر
دو قران است

(روزنامه یومی ملی آزاد سیاسی اخباری تجاری علمی ادبی مقالات عام المنفعه)
(بامضا قبول و درانتشارش اداره آزاد است و مطلقاً مسترد نمی شود)

شنبه ۲۷ ذی الحجه ۱۳۲۵ هجری قمری و ۱۵ بهمنماه جلالی ۸۲۹ و ۱ فوریه ۱۹۰۸ میلادی

بزرگ نکردم . و در کنار خویش بجمعه و صفای پرویدم
مگر هیچ يك از نعمتهای خود را از شما مضایقه نمودم
مگر ذره از تربیت شما کوتاهی کردم آیا با دشت انهمه زحمت
من این است که با بودن شماها دشمنان بمن هجوم آوردند
و مرا لگد کوب سم اسپان خود کنند آیا رواست که با وجود
شما نخیف مرا قطعه قطعه و اعضای ضعیفم را باره پاره کنند
آیا نشسته و نگاه می کنید که بیگانگان پرده عصمه و ناموس مرا
بدرند و خونم را بخورند و هیچ نمیگوئید آیا شایسته غیرت
و جوانمردی شماهاست که برادران شما را بکشند و خواهران
شما را اسیر کرده ببرند و بناموس آنان دست دست بی عصمی
بکشیند و اطفال شما را باره پاره کنند و شماها تماشا کنید آیا
حیث شما می پسندد که من این گونه خوار و ذلیل و خواهران
و برادران شما اسیر و قتل دشمن کردند رحمی بما نکنید
ای فرزندان بی مهر و محبت و ای نوردیدگان بی وفا و حیثا کر
دل سنگ شماها بحال فلاکه وزارت من و برادران و
خواهران آنان نمیسوزد بفکر فردای خود باشید که شما هم این
روز سیاه و این شام مصیبه را در پیش دارید پس از حال اینک
خود باشید و ابتلائی که بشمارو کرده جلوگیری نمائید مگر
شما اخلاف آن جوان نردان نیستید که در حفظ ناموس من
از جان و مال دریغ نمیکردند و دشمنان مرا از ترسشان
خواب راحت نبود مگر شما پسران آن پدران نیستید
که نام مرا در همه عالم بزرگی و عزت و شوکت و قدرت بلند
اوازه کردند و زینت تاریخ ایام و زینت دفتر روزگار نمودند
اسم خود را در عالم بزرگی و شجاعت و غیرت و قوت بیادگار
گذاشتند مگر اجداد شما نبودند که ملکه های امروز را
بقوت بازو و ضرب شمشیر بکنیزی و جاریگی من آوردند
و مرا خاتون روی زمین کردند چه شد که امروز باید مرا

(و علی الارومیه بکوا بکاه شدیداً)
امروز تمام ذرات این مملکت و موجودات عالم ایران از
کرفتاری و بیچارگی و رعایای بیچاره ارومی و ساو جیلاغ کربانست
و سوزان و خاطر هر فردی از مملکت ایرانی که بقدر ذره غیرت
اسلامیه داشته باشد و همراهی مسلمین و اهل وطن و الازمه
تدین و انسانیه شمارد از وقوع این قضیه اندوهگین است و
پریشان هرسنگ و کاوخ این کشور از تأمل حاله سوزناک
ان سوختگان آتش ظلم و بیداد و در پدران جور و جفای
عشایر عثمانی و اکراد در دهشت و اضطراب و سرتاپا
جسم مقدس ما در وطن از خوف انقطاع انقطعه و سببه را
از تن و بریدن آن عضو یا کیزه را از بدن در تب و تابست
و همواره قرین تزلزل و اضطراب و فرزندان نامهربان خود را
مخاطب کرده و بزبان حال میگوید که ای جوانان رشید .
ای سواران بختیاری . ای دشت نشینان فارس . ای دلوران
کلههر اینخوانمردان پشت کوه . ای دلبران ما کو . ای
عشایر لرستان . ای طوائف کردستان . ای سواران روی
زین . ای سروران جادر نشین . ای ایلات ایران زمین .
ای سران و سرکردگان ایلات . ای رؤسا و بزرگان ایالات
شما را چه رسیده که بکلی مادر مهربان خود را فراموش
کردماید . چه شده چنین خاموش نشستهاید مرا که در تمام
بلیات و مصائب و روگردن آفات و نوائب روی امیدم
بشمارو و پشت گرمیم بغیرت و حمیه شما از خود ناامیدم
میدارید . مگر شما هم مثل بعضی مردمان شهری از قوت
و جوانمردی دورید و بر تحمل هر کونه جور و تطاول
از بی حیثی صبور مگر شما هم مرد بازار قول و حر فید و
خریدار متاع دروغ و بیهوده کوفی مگر من بد مادری نبودم
از برای شما . مگر شما را در دا من خود بپهر و وفا

قهرابکنیزی خود وادارندحاشا بغیرت شما مرجا به نصب
وحیه شما مکر آباء شما بودند که جوانی چون سیروس را
بشا هتاشی عالم رسانند یونان و مصر و شامات و عربستان
و سایر نقاط معموره زمین را بایران پیوستند و دامنه را تا
دامنه چین و سمت دادند و از سلاطین روی زمین باج و خراج
گرفتند مگر پدران شما نبودند که در رکاب دو جگر کوشه
و شیدم شاه اسمعیل و نادر دست تمام دشمنانرا از ذیل عصمت
دور داشتند و خزان پیریم را بعد از چند قرن به پهلوانان
مبدل کردند (شیر را بچه همی ماند بدو) چه شد آن
شجاعه ذاتی شما که جارت ان غیرت جیبی شما چرا شاهنشاه
جوان خود را یاری نمی کنید چرا پدر تاجدار خود را
بامپراطوری شرق مدد نمیکنید چرا انجا حضرتش را با خود
بر سر لطف و مهربانی و خود را در حضر آتش بخدمه و
جانفشانی و اتیادارید آه آه ای جوانان رشیدم کودرز
و کیو ای پهلوانان دلورم فریبرز و طوس ای جگر کوشه کاتم
بهمن و شاپور ای فرزندان عالم انوشیروان . ای جوان سیزده
ساله ام شاه اسمعیل — ای جگر کوشه ام شاه عباس — ای
ولدار شد و نور دیده ام نادر — ای فرزندان غیورم آقا محمدخان —
ای جوان ناکاتم عباس میرزا — بر خیزید و سر از خاک
بدرارید به بینید چه خاکی بر سر من شده به بینید فرزندان ناخلف
و جانشینان شما چه روز من آورده اند و کار مرا از ذلّه و
تکبت بکجا رسانیده اند و چگونه خال ننگ بر چه رام گذاشته
و نام مرا در عالم بخت و خواری تخر کرده اند هر کف از
خاکم را که بصد جان نمیدادید و در راهم هزارها قربان میکردید
اینک دشمنان خارجی فرستک فرستک میبرند و اینان ابد
ماتر نمیدوند اجانب بخانه اشان ریخته مردها نشانرا می کشند
زنانا نشانرا اسیر می کنند اینان از کریبان یکدیگر دست بر
نداشته متصل مشغول جنگ خانگی و دایم بر ضد یکدیگرند به بینید
چگونه ناموس بدست دشمن افتاده و فرزندان بیچاره ام
را چگونه بیرحمان مثل کوسفند سر میبرند ای جوانان رشید
ای بزرگان با غیرت شما که در راه آسایش رعیه یکدم
آسوده نمی نشینید و اگر در مشرق و مغرب عالم بیکی از
فرزندانم ظلمی میشد صد مقابل تلافی میکردید سراز
خاک برارید و جانشینان خود را ملاحظه کنید که امروز صد
صداز نور دیدگانم را بچه خفت و خواری در خون می کشند
و کسی بفریاد آن بیچارگان نمیرسد مگر اینها نه
فرزندان شما نیستند مگر از غیرت و حمیت شما ارث نمیبرند
اخزای فرزندان غیور ای جوانان رشید بر خیزید اتفاق کنید
دست از دامن قنّاق و غرض شخصی بردارید و ابی بر
سوخکان آتش ظلم و بیداد بیکانکان بریزید و بفریاد
برادران مظلوم و خواهران اسیر خود بدیسید و عوض
آهه زحماتی که درباره شما کشیده ام و از نعمتهای خود

بر خوردارتان کرده ام رحمی بحال مادر پیر خود کنید
و مرا از دست دشمنان خود برهانید اگر بگوئید که ای
مادر مهربان که اینهمه بر ما از عجه و سرپرستی خود منت
میکنداری و نعمتهایرا که بمابخشیده یا داوری میکنی از
صد سال باینطرف کدام محبترا بنا کرده از کدام نعمتهای
خود بما خورانده در این مدت چه در حق ما کرده فرزندان
ناخلف تمام زیتها و تجملاترا مخصوص بخود کرده و
تمام نعمتهایرا منحصر بخود دانستند زوترا بردند و
بدیگران دادند عزت ترا بذلت بدل نمودند قطعات دلکش و
و پارهای تبت را بیهای بخش با جانب فروختند دشمنان ترا
بر ما حیره کردند و خود با ما بدتر از دشمن معامله نمودند
از تمام اموات ما را محروم داشتند و اغلب ما را بنهایت
فقر و فاقه مبتلا کردند و قوت غالب ما را بعلف صحرا و
کیاه بیابان منحصر کردند از همه گذشته نعمه از ادیت را
بر ما نپسندیدند و ما را چون غلام و کنیز بهر بست فطرت
حیزی باندگی چیز فروختند در جواب خواهم گفت آنهم
تقصیرش باشماست که راضی شدید باینکه هر بلائی که بر سر
شما آوردند تحمل کنید و هر ظلمی که نمایند طاقت آورید و
از خود دفع نماید چون صبر و سکوت شما را ظالمین دیدند
و بی حسی شما را فهمیدند هر چه از دستشان بر آمد در حق
شما کردند شما هم که بکلماتان من مابین فرزندانم در حقوق
مادری تفاوتی گذاشته ام و شما را از برای بندگی و خدمه
این بیوفایان که عاق دنیا و آخرت مند پروریده و اناترا
بر شما بر کزیده ام هیچ ندانستید که حفظ و حراست و
نگهداری و محافظه شما را بر عهده آنان سپرده ام هر کدام
اگر اندکی در وظیفه خود تقصیر کنند یا قصور ورزند
بر شما همه واجب است که بکینه اش بر خیزید و فرزند
مزش نخوانید و از خانه من بخت و خواریش برانید که
من تمام فرزندان خود بیک نظر نگاه میکنم هر کدام که
در آسایش شما سعی ترند و در احترام و عزت من میکوشند
آنها در نزد من مقرب و محترمند تقدراً جای اظهار این
کله و شکایات نیست بر خیزید و اتفاق کنید جواب دشمنان
را که بخانه آنان ریخته اند بدهید بر خیزید اجماع کنید و رو
بمركز عزت و استقلال من نمائید و بزرگان وقت را
مخاطب کرده بگوئید از برای حفظ ناموس مادر وطن و
و رفع ظلم از برادران و خواهران ما چه تهیه کرده اید و
ذر چه فکرید . از برای محافظه استقلال دولت و نگهداری
تحت سلطه درجه خیالید . و چه اسباب فراهم کرده اید
بگوئید متجاوز از شش ماهست که فرامانها از برای امنیه
سرحدات و اسودکی رعایا و وصول مالیات دیوانی و رفع
تجاوزات عشایر و اکراد عثمانی و منع قتل و غارت
مسلمانان بهر زبانی که داشته و بهر وسیله که توانسته تهیه

فران
فران
منات
فرانک

ست

وریدم

نمودم

زحمات

آورده

وجود

کنند

سرا

غیرت

راهران

عصمتی

نمید آیا

راهران

نکنید

تا کر

وان و

نام این

طالابکر

شیدمکر

من

شان

نیقید

ت بلند

نمودند

بیادگار

ووزیرا

آوردند

ایده سرا

گذشته اید و در راه ترقی وطن و آزادی برادران خود از جان و مال دریغ نفرموده اید و خود را بتامی ملک عالم بیدار و آزاد و مشروطه طلب معرفی کرده اید چرا در هر مسئله چون بارود یک مرتبه شعله ور گشته و فوراً نابود شده اید؟ چرا تا بحال از هیچیک از اقدامات خود نتیجه نکرده اید؟ چرا تا بحال زیاده بر صد کرور متضرر شده اید و هیچ کاری اصلاح نکرده اید؟ آیا این آزادی طلبی و مشروطه خواهی شما از قبیل هیجانات محدودیت که از صد سال باینطرف در باره نان و گوشت و نظم از حکام جور مینموده اید و بفاسله دو روز خاموش می کشید و بهمرای زبانی اولیای امور قساعه میکردید وای بر شما اگر امروز هم شما را چون مردمان قبل تصور کرده و بهمان وضع سابق شمارا بحرف خالی ساکت کنند چرا تصور نکنند و حال آنکه هر جنبشی را که از شما دیده اند بهمان زبان بازی و اقدامات لازمه میشود شما را ساکت کرده اند مگر شما نبودید که در وهله اول اروپا و سایر بدبختها از قبیل مسئله اسراء قوچان و خرابی لرستان جوش و خروشی کرده و در صدد اصلاح معایب بر آمدید کدام یک را اصلاح کردید؟ از کدام جنبش و اتحاد خود نتیجه گرفتید؟ جز بستن بازار و تحمل خسارات بسیار چه ثمری بردید؟

چرا امروز ساکت و صامته نشستید چرا این همه برادران شمارا که در اروپا و کردستان بقتل میرسانند و عیالشانرا باسری می برند هیچ نمیکنید؟ نتیجه این انجمنهایی که بسا کرده اید کدام است؟ اتحاد و اتفاق بستن بازار و غوغای خاص و عام لازم ندارد مگر خدای نکرده اغراض شخصی هم در میان شماها هست اگر در واقع بفکر نگهداری مملکتید اتحاد معنوی با دوامی که مایه نیکنامی دولت و ملة است بنمائید و در راه حفظ وطن بکوشید آخر از این رجال معظم و امانه محترم جويا شوید که علة اینهمه خرابی چیست و مانع اصلاحات چیست تا زود است فکری بحال خود نمائید و چاره از برای درد بیدرمان خود کنید

وقایع شهری

دیروز که ۲۴ شهر جاری بود عده کثیری در انجمن محترم آذربایجان اجتماع کرده در مجازات قاتل فریدون و سایر مقصرین اهتمام بلیغی داشتند و بواسطه تمویق مجازات خیلی اظهار شکایت و عدم همراهی از رجال دولت نمودند ناطقین نطقهای بلیغی در اجرای قانون و مجازات مقصرین که باعث نظم مملکت و حصول امنیة است کردند آخر الامر قرار بر این شد که بیست نفر نماینده از انجمنها در عدلیه و منزل وزیر جنک حاضر شوند مجازات و کبفر قاتلین را جدأ بخوانند و نیز در انجمن محترم حقوق هیئتی اجتماع

و استعداد و لوازم کار خواسته گاهی بر حمایت وطن و داد و سی ضعفا تشجیع و ترغیب نموده زمانی از خرابی کشور و تسلط دشمن و زوال دولت تحویف و ترغیب کرده شما وزرای مسئول و رجالی که خود را خیرخواه دولت و ملة قلم میدهند کدام اقدامرا در این مدت نموده اید در این چند وقت که جان و ناموس بندکان خدا بمرض قتل و نهب است هیچ دلتان سوخته؟ هیچ بفکر جلو گیری افتاده اید؟ آیا اینها مسلمان نیستند؟ آیا برادر دینی شما نیستند؟ آیا رعبه شما نبوده اند؟ آیا ساوجبلاغ و ارومی جزء وطن شما نیست؟ آیا وطن خانه شما نیست؟ آیا حفظ این خانه و اهلس بر ذمه شما نیست؟ آیا نباید بفکر محافظتش باشید؟ اگر بوده اید پس در این مدت چه کرده اید؟ از این اقدامات لازمه که میکنید کدام یک را بفعل آورده اید؟ چرا بحال این ملة بیچاره رحم نمیکنید؟ تا کی ملاحظات شخصیرا در کار می آورید تا کی خدمه بدولت و آسایش ملترا منظور نخواهید داشت اینهمه که عموم اهالی آذربایجان و ارومی بی نظمی و اغتشاش و خونریزی ان صفحات را بمرض شما رسانیده اند و استعدادی استعداد کرده اند بچه ملاحظه بمعویق انداختید بکدام بهانه مسامحه کردید؟ چه مانعی در کار داشتید؟ ما اسم این تسامح و تکاهلرا چه بگذاریم! کر فرض کنیم از بینونت یکی دو تن از شما با فرما فرستاد و فراهم آوردن اسباب خفت و عدم کفایه او و حاصل شدن خجلتش در نزد امانه دولت و ملة این چه وقت ضدیت است بواسطه این غرض مملکترا چرا باید بر باد داد نفوس بیچاره ملة و ناموس رعیترا چرا باید در معرض اتلاف و غارت پسندید آخر هیچ فکر نمیکنید که این تسامح و تکاهل که حمل بر عجز و ضعف شما میشود در برابر یک مشت اکراد عثمانی دول قاهر و قادر را تطبیع میکند بر تصرف ملک و دولت شما و وامیدارد بر قناء ملة و سلطنت شما بدون ملاحظه از حقوق ملک و باکی از قانون دول نظر بفرور جهل نگیری و قدرت خود بدون تامل و بدست آوردن بهانه ناخست بحانه شما کرده و شما را از این کاشانه بنهاله خفته و خواری بیرون میکنند و از این مملکت و سیمه بقدر یک لانه که در انجا تسلط و اقتدار داشته باشید بشما وا نمیکذارند — چون دیدید که اینهمه جوش و خروش و فتنان و زاری شما اثری نمیکند رو را از جانب آنان بسا کتین بلاد و انجمنهای ولایات خاصه ب طهران و انجمنهای دارالخلافه نمائید و بسدای بلند بگویند که ای ملة ایرانی ای سا کتین ولایات ای اهالی پایتخت ای برادران دینی ای هموطنان شما که خود را بیدار میدانید و در هوا خواهی عدالت و مساوات از همه چیز

کرده و دربرائت ذمه خود از کتبه عباسی خان رشتی اظهاراتی نمودند که آن کتبه که منبایش برغرض وجیهه بوده ابدأ ربط و بستگی باین انجمن ندارد و ایضاً عدنان مقصرین که نوکر مجلل بوده اند پس از گرفتاری معلوم شده که رعیة دولت روس اند لهذا آنها را بسفارت دولت مزبور فرستاده و در وزارت امور خارجه مشغول استطاق و رسیدگی هستند

(خلاصه راپرت ارومیه)

در شماره ۱۷۵ در صفحه ۳ ضمن تلکرافات داخله اخراج کردن نواب والا شاهزاده امام قلی میرزا امیر یونان حکمران ارومیه را با وضع بسیار ناگواری که خارج کردند و از تبعید میرزا آقای صراف مشهور با تحادیه و دو باره پسر وسیله مراجعت کردندش و بنای قتنه و فسادش درج فرموده اند ولی بنا بتقریر چند نفر از احباب میرزا آقا صراف وقتی که از درج اسم نامبارکش و از تلایج کار و کردار خودش واقف شده در مجلس مری بنای یاره کوئی گذاشته و چنان در تردید مندرجات صحیحه سعی بوده مشغول بعضی گونه اقدامات است لهذا واجب است که محض اطلاع خاطر مبارک شما از حال حرکاتش عرض شود که اگر بوسیله جراید دیگر در تردید مندرجات صحیحه اقدام نماید خبر کامل داشته باشند . . . این میرزا آقا پدرش چند مرتبه ورشکست شده و خودش از بی حیای ترین و سفاهت ترین صرافان ارومیه می باشد خودش فعلاً در حکم ورشکست است و هزار گونه متقلبی و جبهه پناهی کارشرا دایر می کند با وجود این عاقبه ندارد بسکه ذاتش بدو طبیعتش قبیح است در وقت انعقاد انجمن ارومیه چند نفری هم از ائمه اقران خودش جمع کرده چه قدر باعث تاخیر انعقاد انجمن می شد بعد از آنکه مصلحین دیدند که نخواهد گذاشت در ارومیه انجمن محلی درست شود لابد بودن پدر زنتش در انجمن راضی بوده پدر زنتش را بدون قرعه و اکثریت آرا در انجمن گذاشته آورده شد . . .

بعد از آنکه بنا به تلکرافات انجمن ایالتی خواستند که از ارومیه هم وکیلی منتخب نموده بکرسی ایالة بفرستند از طرف انجمن مجلس عام دویت و نودنه رای باسم جناب آقا میرزا محمود آقا سلمه الله که از هرجهه شایسته و کالة و عالم بمقتضیات زمان حاضر بود ظهور نمود عموم تبریک گفتند پس از چند روز اعتبار نامه اش را اعضاء انجمن نوشته به مهر رسانیده می خواستند که روانه تبریز نمایند این میرزا آقا تجدیداً چند فقره وقتای خودش را جمع کرده ترتیبات درست کرده اقداماتی بعمل آورد و پسر طوریکه می دانست جمعی

از سادات برانگیخته نگذاشت که وکیلی ارومیه را بفرستند تا آنکه جناب مستطاب آقا میرزا محمود آقا از وکالة استعفاء داد یو اش یو اش بنای بازی دیگر گذارده باطوارهای دیگر دست فساد را داخل سلك مشروطه طلبان نموده ازین دربان در ازین خانه بانخانه کم مانده بود که تجدید افسادی بزوك بعمل آورد تا آنکه اهل ارومیه بستوه آمده عموماً از نواب والا شاهزاده امام قلی میرزا جدا تبعیدش را خواستند باطلاع اعضاء انجمن از شهر اخراج نمودند رفت در سلماس باستانه جناب مستطاب حاجی پیشناز آقا داخل افتاده بعد از وقتی تلکراف خواهشانه از معظم له گرفته بارومیه مخبره نموده در حینیکه اهل ارومیه واقف ازین وسیله بوده از دحام نمودند گفتند نمی گذاریم که این مایه فساد دیگر قدم به ارومیه گذارد تلکرافی مفصل از ققین و مایه فساد بودنش نوشته سلماس مخبره نمودند (الان همان تلکراف در تلکرافخانه ارومیه و سلماس گواه صدق مقال و شاهد حال است)

حاصل پس از زمانی بارومیه آمده اسپانی فراهم آورده با نهایت اقتضاح حضرت والا حکمران را با طبل دهل از شهر خارج کردند از وقتیکه ارومیه بی حاکم شده روزی نشده که کاروانی غارت نشود فعلاً راهها مسدود چند نفری هم در راهها مقتول چند دهات تازه هم غارت رفته ایضاً آنچه جریده تدین در باره مجاهدین ارومیه نگاشته رفقاً و اخبار نگارانش اصل مطلب را نوشته اند که قبل از آنکه این کس داخل سلك مجاهدین شود اصلاً تقاری و گفتگوئی از فرقه مجاهدین در میان نبود بعد از آنکه این کس قدم بسایان فرقه گذاشت اسباب دویت را فراهم آورد و بی چاره مرتضی آقا را متهم نمود حاصل فوق بجهة اطلاع خاطر مبارک این همه تصدیق میشود که هر گونه اقدامات و افعال این کس خالی از حجة است

(اعلان)

خدمت آقایان محترم عرض میشود چون حقیر مصمم بمنزله فرنگستان هستم لهذا مقدار جنسی که از قبیل جواهر پیاده و پارچه های ساخته ممتاز موجود دارم بقیمة مناسب فروخته میشود طالبین تشریف آورده در تیمچه حاجی محمد اسماعیل آقا جنب چهارسو کوچک حجرة میرزا تقی جواهری ملاحظه فرمایند تمر بستی بهر مقدار کل خریداری میشود

(اعلان)

مسیو ریکوپولس معلم زبان آلمانی و معلم موزیک هر کس میل دارد بیاموزد حاضر است (هوتل انگلیس)
(حسن الحسینی الکاشانی)